


A Conceptual Shift in Historiography of Industrial Design: From a History of Design to Design History

Meysam Khodashenas¹ 

1. Department of Industrial Design, Faculty of Design, Tabriz Islamic Art University, Tabriz, Iran.

E-mail: m.khodashenas@tabriziau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 20 February 2026
Revised: 25 March 2026
Accepted: 04 April 2026
Published online: 10 June 2026

Keywords:
Design Historiography; History of Design; Design History; Comparative Study; Industrial Design

ABSTRACT

Problem Statement: Throughout the twentieth century, industrial design historiography was largely consolidated within the traditions of art and architectural history. Relying on a linear, style-oriented, and designer-centered narrative, this approach positioned European experiences as a dominant and universal account of design history. However, theoretical developments since the late twentieth century—particularly the expansion of globalization, advances in communication technologies, and the entry of cultural and postcolonial perspectives—have prompted critical reconsiderations of this dominant framework and underscored the need to reassess the foundations of design historiography.

Research Objective: This article aims to explicate and analyze the conceptual transition from the “History of Design” approach to “Design History Studies” from a historiographical perspective, and to clarify the theoretical dimensions and implications of this paradigmatic shift for the contemporary understanding of industrial design history.

Methodology: The study adopts a qualitative approach based on a comparative–analytical review of the theoretical literature. Key works by major design historians and theorists representing the two approaches were purposively selected and examined through conceptual and comparative analysis.

Findings: The results indicate that contemporary design historiography has moved away from a descriptive, linear, and pedagogically oriented narrative toward an analytical, critical, and multi-vocal approach. Within this emerging framework, design is interpreted not merely as the outcome of individual genius but in relation to broader socio-cultural contexts and concepts such as culture, power, identity, and consumption.

Conclusion: The conceptual shift toward Design History Studies opens new horizons for contextualized and non-Western readings of industrial design history. This transformation provides a theoretical foundation for reinterpreting local experiences and strengthening design sub-narratives, including those related to Iranian industrial design.

Cite this article: Khodashenas, M. (2026). A Conceptual Shift in Historiography of Industrial Design: From a History of Design to Design History. *Journal for the History of Science*. 24 (1), 35-64. DOI: <http://doi.org/10.22059/jihs.2026.411280.371880>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی: از تاریخ طراحی به مطالعات تاریخ طراحی میثم خداشناس^۱

۱. گروه آموزشی طراحی صنعتی، دانشکده طراحی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، ایران. رایانامه: m.khodashenas@tabriziau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۰۱</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۰۵</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۱۵</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۲/۲۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری طراحی، تاریخ طراحی، مطالعات تاریخ طراحی، مطالعه تطبیقی، طراحی صنعتی</p>	<p>تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی در سده بیستم عمدتاً در امتداد سنت تاریخ هنر و معماری تثبیت شده و با اتکا بر روایتی خطی، سبک‌محور و طراح‌محور، تجربه‌های اروپایی را به‌مثابه روایت مسلط و جهان‌شمول بازنمایی کرده است. با این حال، تحولات نظری اواخر قرن بیستم، به‌ویژه گسترش جهانی‌شدن، توسعه فناوری‌های ارتباطی و ورود رویکردهای فرهنگی و پسااستعماری، زمینه‌بازاندیشی در این چارچوب مسلط را فراهم آورده و ضرورت بازخوانی مبانی تاریخ‌نگاری طراحی را برجسته کرده است. این مقاله با هدف تبیین و تحلیل گذار مفهومی از رویکرد «تاریخ طراحی» (History of Design) به «مطالعات تاریخ طراحی» (Design History) از منظر تاریخ‌نگاری، می‌کوشد ابعاد نظری این جابه‌جایی پارادایمی و پیامدهای آن برای فهم معاصر تاریخ طراحی صنعتی را روشن سازد. پژوهش حاضر کیفی و مبتنی بر مطالعه تطبیقی-تحلیلی ادبیات نظری است. بدین منظور، آثار شاخص مورخان و نظریه‌پردازان طراحی در دو رویکرد یادشده به‌صورت هدفمند انتخاب و از طریق تحلیل مفهومی و مقایسه‌ای بررسی شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد تاریخ‌نگاری معاصر طراحی از روایت توصیفی، خطی و آموزش‌محور فاصله گرفته و به سوی رویکردی تحلیلی، انتقادی و چندصدایی حرکت کرده است. در این چارچوب جدید، طراحی نه صرفاً به‌مثابه محصول نبوغ فردی، بلکه در پیوند با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و مفاهیمی چون فرهنگ، قدرت، هویت و مصرف بازتفسیر می‌شود. گذار مفهومی به مطالعات تاریخ طراحی در هم‌نوایی با رویکردهای متأخر تاریخ علم و فناوری، افق‌های تازه‌ای برای خوانش‌های زمینه‌مند و غیرغرب‌محور از تاریخ طراحی صنعتی فراهم می‌کند. این تحول می‌تواند مبنایی نظری برای بازخوانی تجربه‌های بومی و تقویت خرده‌روایت‌های طراحی، از جمله در زمینه طراحی صنعتی ایران، فراهم آورد.</p>

استناد: خداشناس، میثم (۱۴۰۵). گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی: از تاریخ طراحی به مطالعات تاریخ طراحی. تاریخ علم، ۲۴ (۱)، ۳۵-۶۴.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jihs.2026.411280.371880>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی به‌عنوان شاخه‌ای نوظهور در مطالعات تاریخی، در طول سده بیستم عمدتاً در پیوند با سنت‌های تاریخ هنر و معماری شکل گرفت و تثبیت شد (فورتی، ۱۹۸۶، ۷؛ هسکت، ۲۰۰۲، ۱۱). در این چارچوب، طراحی صنعتی غالباً در قالب روایتی خطی و تکاملی بازنمایی شده است که بر سیر تحول سبک‌ها، نقش طراحان شاخص و پیشرفت‌های فناورانه تمرکز دارد. چنین روایتی که ذیل عنوان «تاریخ طراحی»^۱ شناخته می‌شود، با فرض وجود مسیری واحد و جهان‌شمول برای تحول طراحی، تجربه‌های خاص اروپا و آمریکای شمالی را به‌مثابه الگوی مسلط تاریخ طراحی صنعتی تثبیت نموده است (کالاتیدو و فرای، ۲۰۱۴، ۳؛ مارگولین، ۱۹۹۵، ۴-۵). این رویکرد، اگرچه در شکل‌گیری دانش آموزش طراحی و سامان‌دهی اولیه تاریخ آن نقشی بنیادین ایفا کرده، اما به‌تدریج با محدودیت‌های مفهومی و روش‌شناختی قابل توجهی مواجه شده است.

از اواخر قرن بیستم، هم‌زمان با گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای، رشد نقدهای فرهنگی و اجتماعی، و طرح پرسش‌های نو درباره نسبت طراحی با قدرت، ایدئولوژی، مصرف و هویت، برخی پژوهشگران برجسته حوزه طراحی روایت کلاسیک تاریخ طراحی را مورد نقد و در معرض بازنگری قرار دادند (بوکانان، ۱۹۹۲، ۵؛ دیلنات، ۱۹۸۴، ۲۱۳). نظریه‌های برآمده از مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی علم و فناوری، و رویکردهای پسااستعماری، زمینه را برای طرح پرسش‌هایی فراهم کردند که فراتر از توصیف سبک‌ها و مصنوعات یا خصایص طراحان، به تحلیل زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شکل‌گیری طراحی صنعتی می‌پرداختند (آپادورای، ۱۹۹۶، ۳۱؛ لاتور، ۲۰۰۵، ۱۰). در نتیجه، تمرکز صرف بر طراح و شیء جای خود را به توجه به فرآیندهای معناسازی، شیوه‌های مصرف، و نقش طراحی در بازتولید یا به چالش کشیدن مناسبات قدرت داد.

۱. History of Design: رویکردی روایت‌محور که به بازسازی سیر زمانی تحولات طراحی بر اساس مصنوعات، سبک‌ها و طراحان شاخص می‌پردازد.

در این بستر، از دهه‌های پایانی قرن بیستم به بعد، رویکردی که تحت عنوان «مطالعات تاریخ طراحی»^۱ شناخته می‌شود، به تدریج در برابر روایت سنتی تاریخ طراحی جلوه‌گر شد. این رویکرد جدید، تاریخ طراحی صنعتی را نه صرفاً بازتابی از پیشرفت فناوریانه یا خلاقیت فردی، بلکه به مثابه پدیده‌ای فرهنگی و اجتماعی در نظر می‌گیرد که در بسترهای تاریخی متکثر و اغلب نابرابر شکل گرفته است (فالان، ۲۰۱۰، ۵۴-۵۵؛ واکر و آتفیلد، ۱۹۸۹، ۱۳-۱۵). در پی آن، مطالعات تاریخ طراحی با تأکید بر چندصدایی، نقد اروپامحوری و بازنمایی تاریخ‌های بدیل، افق‌های تازه‌ای را برای فهم طراحی صنعتی، به‌ویژه در زمینه‌های غیرغربی، گشوده است (فرای، ۲۰۱۱، ۲۴-۲۵).

با وجود گسترش این رویکرد نوین، در بسیاری از متون آموزشی و حتی پژوهشی، تمایز مفهومی و روش‌شناختی میان «تاریخ طراحی» و «مطالعات تاریخ طراحی» به روشنی صورت‌بندی نشده و این دو اصطلاح گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند (مارگولین، ۲۰۰۹، ۹۵). از این رو، مسئله اصلی این پژوهش، تبیین و تحلیل گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی و روشن ساختن تفاوت‌های بنیادین این دو رویکرد از منظر تاریخ علم است. پرسش محوری مقاله این است که گذار مورد نظر چگونه شکل گرفته و چه دلالت‌هایی برای فهم معاصر از تاریخ طراحی صنعتی به همراه داشته است؟

این مقاله با هدف واکاوی تطور رویکردهای تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی و تبیین ویژگی‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هر یک از دو رویکرد مذکور نگاشته شده است. روش تحقیق پژوهش، کیفی و مبتنی بر تحلیل تطبیقی متون نظری و آثار شاخص مورخان و نظریه‌پردازان حوزه طراحی است. بدین منظور، ابتدا مؤلفه‌های اصلی روایت کلاسیک تاریخ طراحی بازخوانی شده و سپس خاستگاه‌ها و ویژگی‌های مطالعات تاریخ طراحی به‌عنوان رویکردی انتقادی بررسی می‌شود. اهمیت این پژوهش در آن است که با طرح مسئله تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی در چارچوب تاریخ علم، امکان بازاندیشی در مبانی دانشی این حوزه و گشودن مسیرهای پژوهشی تازه، به‌ویژه در زمینه مطالعات بومی و غیرغربی طراحی، را فراهم می‌سازد.

۱. Design History: حوزه‌ای مطالعاتی و انتقادی که تاریخ طراحی را به‌مثابه عرصه‌ای فرهنگی-اجتماعی تحلیل می‌کند و بر معنا، گفت‌وگو و زمینه‌های تولید طراحی تمرکز دارد. با عنایت به رویکرد آکادمیک این نگرش و همچنین اتصال آن به عبارت " Design History and Studies"، معادل "مطالعات تاریخ طراحی" برای آن انتخاب شده است.

ضرورت انجام این پژوهش در بازخوانی انتقادی برخی روایت‌های تثبیت‌شده در حوزه هنر و طراحی نهفته است. بسیاری از این روایت‌ها در چارچوب الگوهای تفسیری اروپامحور شکل گرفته و در نتیجه، برخی زمینه‌های تاریخی و فرهنگی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. از این رو، این مطالعه می‌کوشد با طرح پرسش‌هایی تازه و توجه به بسترهای فرهنگی متنوع‌تر، به روشن‌تر شدن ابعاد کمتر دیده‌شده این حوزه کمک کرده و زمینه‌ای برای درک جامع‌تر از تحولات هنر و طراحی فراهم آورد.

۲- چارچوب مفهومی و مبانی نظری

۲-۱- تاریخ‌نگاری به‌مثابه مسئله روش‌شناختی

در رویکردهای نوین به تاریخ، مبحث «تاریخ‌نگاری» بسیار فراتر از ثبت وقایع گذشته طراحی دیده می‌شود و خود به موضوعی روش‌شناختی بدل شده است (ایگرس، ۱۳۹۸، ۸-۱۱؛ ملیس، ۱۳۹۴، ۱۱۵). این تمایز میان تاریخ (گذشته به‌مثابه رویدادها) و تاریخ‌نگاری (چگونگی روایت، تحلیل و بازنمایی آن گذشته) یکی از مباحث بنیادی در رشته «تاریخ علم» و علوم انسانی است، زیرا تاریخ‌نگاری اغلب به زبان، مفروضات نظری، و چارچوب‌های تبیینی وابسته است و هر روایت تاریخی بازتاب‌دهنده یک «چشم‌انداز معرفتی» مشخص است (کلی و جیمیسون، ۲۰۲۰، ۲).

در حوزه طراحی صنعتی، تاریخ‌نگاری کلاسیک گرایش داشته است به بازنمایی طراحی در قالب سیر زمانی پیشرفت‌ها و سبک‌ها؛ مسیری که لزوماً موضوعات اجتماعی، مصرف، فرهنگ و قدرت را در مرکز تحلیل قرار نمی‌دهد. چنین روایتی اگرچه در شکل‌گیری ادبیات آموزشی و استانداردهای آن مفید بوده، اما در یک نگاه روش‌شناختی نسبت به تاریخ طراحی، دارای محدودیت‌هایی جدی است. به‌طور مشخص، روایات کلاسیک تاریخ طراحی عمدتاً «ترتیب زمانی اشیاء و طراحان» را برجسته می‌کنند، ولی تحلیل‌های جامعه‌شناختی و فرهنگی را در حاشیه قرار می‌دهند (فالان، ۲۰۱۰، ۳۱).

نه تنها در طراحی، بلکه در سایر حوزه‌های میان‌رشته‌ای نیز تاکید شده که تاریخ‌نگاری نیازمند بازاندیشی در شیوه روایت و تحلیل وقایع است، زیرا روایت تاریخی، نیروها و ارزش‌های پنهان در متن جامعه را نیز بازتولید می‌کند (ویک، ۱۳۹۴، ۴۵-۴۲). به عنوان مثال، در بررسی روابط میان تاریخ معماری و تاریخ‌نگاری آن، روشن می‌شود که چگونگی انتخاب موضوع، چارچوب نظری، و دیدگاه‌های مورخ می‌تواند

نحوه فهم گذشته را به طرز معناداری تغییر دهد (کلی و جیمیسون، ۲۰۲۰، ۹).

بنابراین، در این پژوهش تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی نه به‌مثابه بازسازی بی‌طرفانه‌ی گذشته، بلکه به‌مثابه کنش تفسیرگرایانه بررسی می‌شود که از مجموعه‌ای از دیدگاه‌های نظری بهره می‌گیرد تا معانی نهفته در تاریخ طراحی صنعتی را آشکار سازد. این نگاه به روندهایی مانند انتخاب موضوع، تصلّب روایت کلاسیک، و تلاش کنشگران متأخر در بازتعریف تاریخ طراحی، توجه دارد.

۲-۲- تعریف و تمایز مفهومی «تاریخ طراحی»

اصطلاح «تاریخ طراحی» در پژوهش‌های کلاسیک به‌عنوان بازنمایی روایی سلسله‌مراتبی از طراحی محصولات، اشیاء و مفاهیم طراحی در طول زمان به‌کار رفته است. این رویکرد که ریشه در سنت‌های تاریخ هنر و تاریخ مصنوعات دارد، طراحی را از منظر «تحول فرم و عملکرد» و نیز چرخه‌ی زمانی انقلاب صنعتی تا مدرنیسم بررسی می‌کند. آثار مرجع در این خط فکری اغلب به توصیف سبک‌ها، جنبش‌ها، و طراحان شاخص می‌پردازند (وودهام، ۲۰۰۱، ۱۳۰)؛ و لذا، سیاست‌های اجتماعی یا زمینه‌های فرهنگی را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهند.

این نوع روایت به‌طور سنتی سهم طراحی را عمدتاً در بستر پیشرفت تکنولوژیک و نوآوری ابزارهای صنعتی مطرح می‌کند و به الگوهای قدرت فرهنگی یا ساختارهای اجتماعی توجه محدودی دارد. از منظر روش‌شناختی، این روایت از «جهان‌گرایی^۱» یا نگاه فرازمانی و کلی استفاده می‌کند، به این معنا که به‌طور ضمنی فرض می‌کند که معیارهای طراحی موفق یا تحول نوعی مسیر جهانی یکسان را طی می‌کنند. این جهان‌گرایی، به‌خصوص در بحث طراحی صنعتی، باعث تثبیت «مرکزیت غربی» در تاریخ طراحی شده است (لیس-مافی و فالان، ۲۰۱۶، ۷)؛ روایتی که غالباً تجربه‌های دیگر مناطق جهان را نادیده گرفته یا در حاشیه قرار می‌دهد.

در این چرخه مفهومی، تاریخ طراحی پدیده‌ای است که خود را از طریق روایت‌های خطی و سبک‌محور تعریف و تثبیت می‌کند، ولیکن در این روایت تاریخی برای دهه‌ها، محورهای فراموش شده مانند: مصرف، کاربران، گفتمان‌های اجتماعی و نقش مناسبات قدرت در شکل‌گیری اشیاء طراحی شده مغفول مانده‌اند.

۲-۳- تعریف و تمایز مفهومی «مطالعات تاریخ طراحی»

در پاسخ به محدودیت‌های رویکرد تاریخ طراحی کلاسیک، از دهه ۱۹۷۰ و به تدریج رشته‌ای نوظهور به نام «مطالعات تاریخ طراحی» شکل گرفت که با استفاده از چارچوب‌های نظری ملهم از مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و نقد پسااستعماری، به تحلیل پدیده طراحی می‌پردازد (وودهام، ۲۰۰۱، ۱۳۵). در امتداد نقدهای پسااستعماری، برخی نظریه‌پردازان معاصر نیز بر ضرورت بازاندیشی در نظام‌های دانایی مدرن تأکید کرده‌اند. والتر میگنولو با طرح مفهوم «استعماریت دانش» نشان می‌دهد که بسیاری از نظام‌های معرفتی مدرن، از جمله روایت‌های تاریخی در هنر و فرهنگ بصری، در چارچوب نظم جهانی شکل گرفته از تجربه استعمار صورت‌بندی شده‌اند و از این‌رو نیازمند نوعی «نافرمانی معرفتی» برای گشودن افق‌های بدیل در فهم فرهنگ و تاریخ هستند (میگنولو، ۲۰۱۱: ۴۸-۴۹). از این منظر، بازخوانی تاریخ هنر و طراحی مستلزم توجه به روایت‌ها و تجربه‌هایی است که در چارچوب روایت‌های اروپامحور مدرن به حاشیه رانده شده‌اند. در این رویکرد، طراحی صنعتی دیگر صرفاً به سیر محصولات یا سبک‌ها محدود نمی‌شود، بلکه به مثابه پدیده اجتماعی و فرهنگی که معنا، قدرت و هویت را بازتولید یا به چالش می‌کشد، بررسی می‌شود (فالان، ۲۰۱۰، ۲).

کتاب‌های مرجع اخیر در این حوزه، نشان می‌دهند که این رویکرد با بهره‌گیری از ابزارهای مفهومی میان‌رشته‌ای تلاش می‌کند دیدگاه‌های مختلفی را برای فهم طراحی به کار گیرد؛ از تحلیل مصرف و تجربه کاربر، تا تحلیل گفتمان‌ها و ساختارهای قدرت، و حتی بررسی طراحی در زمینه‌های بومی یا غیرغربی (فالان و لیس-مافی، ۲۰۱۶؛ خیمنو-مارتینس، ۲۰۲۴؛ لیس-مافی و هیوز، ۲۰۱۰). بر اساس آموزه‌های همین کتب و نیز آثار ملهم از آن‌ها در نقاط مختلف دنیا، مورخان طراحی معاصر گزارش‌های تاریخی خود را به وراى توصیف و گونه‌شناسی زیبایی‌شناسانه و صرفاً سبک‌محور سوق داده و به نوعی لایه‌های استدلالی جدید و عمیقی را بررسی می‌نمایند. لایه‌هایی که بدون تردید متأثر از ساختارهای اجتماعی و اقتصادی محلی و بین‌المللی است.

این تغییر رویکرد به معنای برجسته کردن نوعی «چندصدایی» در تاریخ طراحی صنعتی جهان است؛ به گونه‌ای که روایت‌های حاشیه‌ای، سنت‌های غیرغربی، و نحوه تأثیر طراحی بر فرهنگ‌های مختلف نیز وارد گفتمان علمی می‌شود. برخلاف رویکرد کلاسیک، «مطالعات تاریخ طراحی» ساختارهای اجتماعی،

گروه‌های فرودست، و شبکه‌های قدرت را در مرکز تحلیل قرار می‌دهد و از دیدگاه‌های جدید برای بازخوانی گذشته بهره می‌برد (فالان، ۲۰۱۰، ۷). افزون بر این، برخی پژوهشگران معاصر با بهره‌گیری از رویکردهای پسااستعماری کوشیده‌اند روایت‌های مسلط و عمدتاً غرب‌محور در تاریخ طراحی را مورد بازنگری قرار دهند و سهم فرهنگ‌های بصری و سنت‌های طراحی در جوامع غیرغربی را برجسته سازند. در این چارچوب، طراحی نه صرفاً به‌عنوان محصولی صنعتی یا زیبایی‌شناختی، بلکه به‌عنوان بخشی از فرآیندهای تاریخی شکل‌گیری هویت‌های فرهنگی، مناسبات قدرت و تعاملات جهانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد (امامورتی، ۲۰۱۶، ۴۲-۴۵). از همین منظر، برخی مطالعات نیز نشان داده‌اند که بررسی تاریخ طراحی در بسترهای پسااستعماری می‌تواند به بازخوانی تجربه‌های طراحی در جوامع پیرامونی و آشکار شدن شبکه‌های پیچیده تبادل فرهنگی و اقتصادی در شکل‌گیری مصنوعات طراحی بینجامد (چاترجی و هاسکل، ۲۰۲۰، ۷۸-۸۳). بدین ترتیب، رهیافت‌های پسااستعماری امکان آن را فراهم می‌کند که تاریخ طراحی صنعتی نه به‌عنوان روایتی یگانه و مرکزگرا، بلکه به‌صورت مجموعه‌ای از مسیرهای متکثر و درهم‌تنیده در بستر جهانی مطالعه شود.

به عبارت دیگر، مطالعات تاریخ طراحی برای فهم طراحی از مفاهیمی همچون: معنا، گفتمان و قدرت بهره می‌گیرد و از محدوده روایت «اشیا و سبک‌ها» فراتر می‌رود. این رویکرد، با توجه به تحلیل‌های نوین، امکان بررسی طراحی در بافت‌هایی مانند پسااستعماری، جهانی‌شدن، جنسیت، هویت و زیست‌جهانی^۱ را فراهم می‌آورد.

همان‌گونه که جدول ۱ نشان می‌دهد، سیر تاریخ‌نگاری طراحی از اواخر قرن نوزدهم تاکنون، بازتابی روشن از تحول رویکردهای معرفت‌شناختی در فهم «طراحی» به‌مثابه یک پدیده فرهنگی، اجتماعی و تاریخی است. در دوره‌های اولیه، تاریخ طراحی عمدتاً تحت سیطره روایت‌های تکاملی و پیشرفت‌گرای مدرنیستی قرار دارد؛ رویکردی که با تمرکز بر سبک‌ها، نوآوری‌های فرمی و نقش افراد شاخص، طراحی را در امتداد تاریخ هنر و صنعت تفسیر می‌کند. از دهه ۱۹۷۰ به بعد، با فاصله گرفتن از روایت‌های قهرمان‌محور، رویکردهای نهادی، اجتماعی و اقتصادی برجسته می‌شوند و طراحی نه صرفاً به‌عنوان

1. Lifeworld

محصولی زیباشناختی، بلکه به مثابه کنشی در بستر روابط قدرت، تولید، مصرف و زندگی روزمره مورد بررسی قرار می‌گیرد. در دهه‌های پایانی قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، نقد بنیان‌های معرفت‌شناختی تاریخ طراحی، همراه با توجه به فرهنگ مادی، سیاست طراحی، پایداری و رویکردهای پسااستعماری، افق‌های جدیدی را پیش روی مطالعات تاریخ طراحی می‌گشاید. در همین راستا، جدول ۱ به روشنی نشان می‌دهد که تاریخ طراحی از یک روایت خطی و سبک‌محور، به سوی درکی چندصدایی، انتقادی و زمینه‌مند حرکت کرده است؛ درکی که طراحی را به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک جوامع معاصر می‌فهمد.

جدول ۱. سیر تحول تاریخ‌نگاری و مطالعات نظری تاریخ طراحی (تنظیم و ترسیم: نگارنده).

دوره زمانی	تاریخ طراحی	ایده یا نظریه محوری	مطالعات تاریخ طراحی	ایده یا نظریه محوری
اواخر قرن نوزدهم - دهه ۱۹۳۰	نیکلاوس پوسنر ^۱	پیشرفت‌گرایی مدرنیستی، روایت تکاملی تاریخ طراحی	-	-
۱۹۳۰ - ۱۹۶۰	زیگفرد گیدین ^۲	پیوند هنر و صنعت، منطق مدرنیسم، مکانیزاسیون	-	-
۱۹۴۰ - ۱۹۷۰	جان هسکت ^۳ ؛ فیلیپ بی. مگز ^۴ ؛ دیوید رایزمن ^۵	تاریخ سبک‌ها، نهادهای صنعتی، آموزش طراحی	-	-
۱۹۷۰ - ۱۹۸۰	جانانان وودهام ^۶	گذار از روایت قهرمان‌محور به تحلیل نهادی	آدریان فورتی ^۷	طراحی به مثابه کنش اجتماعی-اقتصادی

1. Nikolaus Pevsner

2. Sigfried Giedion

1. John Heskett

2. Philip B. Meggs

3. David Raizman

4. Jonathan Woodham

5. Adrian Forty

نقد بنیان‌های معرفت‌شناختی تاریخ طراحی	کلایو دیلنات ^۱ ؛ ویکتور مارگولین ^۲ ؛ آدریان فورتی	-	-	۱۹۸۰ - ۱۹۹۰
فرهنگ مادی، مصرف، زندگی روزمره، مطالعات زنان	جودی آتفیلد ^۳ ؛ گای جوولیر ^۴ ؛ جان واکر ^۵	-	-	۱۹۹۰ - ۲۰۰۰
سیاست طراحی، پایداری، نقد گفتمان توسعه اروپامحور، روایت‌های غیررسمی	ویکتور مارگولین؛ تونی فرای ^۶ ؛ گریس لیس-مافی ^۷	-	-	۲۰۰۰ - ۲۰۱۰
مفهوم چندجهانی ^۸ ، تاریخ‌های بدیل، رویکردهای پسااستعماری، طراحی اجتماعی، طراحی ملل	آرتورو اسکوبار ^۹ ؛ دوری تانستال ^{۱۰} ؛ انژیو مانزینی ^{۱۱} ؛ یوکو کیکوچی ^{۱۲} ؛ شتیل فالان ^{۱۳} ، خاویر خیمنو-مارتینس ^{۱۴}	-	-	۲۰۱۰ تاکنون

6. Clive Dilnot
7. Victor Margolin
8. Judy Attfield
9. Guy Julier
10. John Walker
11. Tony Fry
12. Grace Lees-Maffei

۱۳- Arturo Escobar: آنتروپولوژیست کلمبیایی-آمریکایی با نگرشی پسااستعماری، مفهوم "چندجهانی" را با محوریت طراحی محصول ارائه نمود.

۱۴- Dori Tunstall: شارح مباحث پسااستعماری در حوزه طراحی صنعتی و اولین بانوی سیاه‌پوست در جایگاه رییس دانشکده طراحی در سطح جهان؛ در دانشگاه کانادایی OCAD.

15. Ezio Manzini
1. Yuko Kikuchi
2. Kjetil Fallan
3. Javier Gimeno-Martinez
16. Pluriverse

۲-۴- گسترش تحلیل تاریخ طراحی در پرتو رویکردهای کلاسیک تاریخ علم و فناوری

در امتداد بازنگری‌های اخیر در تاریخ‌نگاری طراحی، توجه به تحولات موازی در تاریخ‌نگاری علم و فناوری می‌تواند به شفاف‌سازی مبانی نظری این گذار کمک کند. در واقع، می‌بایست بخشی از بنیان‌ها و ریشه‌های گذار مورد نظر در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی را در نوعی تحول نگرش در تاریخ‌نگاری علم و فناوری جستجو کرد. در تاریخ علم، از نیمه دوم قرن بیستم، روایت‌های خطی و قهرمان‌محور به تدریج جای خود را به رویکردهایی دادند که علم را نه صرفاً مجموعه‌ای از کشفیات فردی، بلکه محصول الگوهای معرفتی مسلط، نهادهای اجتماعی و زمینه‌های تاریخی می‌دانستند (محمدپور، ۱۴۰۲، ۱۲۰)؛ چرخشی که با طرح مفهوم «پارادایم» در اندیشه توماس کوهن تثبیت شد و نشان داد دگرگونی‌های علمی همواره در بسترهای اجتماعی و فرهنگی خاص رخ می‌دهند (کوهن، ۱۳۹۰/۱۹۶۲، ۸۵). به‌طور کلی و از اواخر قرن بیستم، این نگاه زمینه‌گرا در مطالعات علم و فناوری نیز گسترش یافت (بایکر و پینچ، ۲۰۱۴، ۲۷۰-۲۷۱؛ کوان و همکاران، ۱۹۸۷، ۲۵۵) و با تأکید بر شبکه‌ای از کنشگران انسانی و غیرانسانی، دانش و فناوری به‌مثابه فرآیندهایی رابطه‌ای و موقعیت‌مند فهم شدند، نه پدیده‌هایی خنثی یا صرفاً فنی (لاتور، ۱۴۰۲/۱۹۸۷، ۱۵۰). چنین جابه‌جایی معرفت‌شناختی—از روایت‌های پیشرفت‌محور به تحلیل‌های تفسیری و انتقادی—با آنچه در گذار از «تاریخ طراحی» به «مطالعات تاریخ طراحی» مشاهده می‌شود هم‌راستا است؛ جایی که طراحی نیز از تمرکز بر طراحان، سبک‌ها و اشیاء منفرد منبعث از رویکرد پوسنری فاصله گرفته و به‌مثابه کنشی فرهنگی-اجتماعی در شبکه‌ای از نهادها، گفتمان‌ها و روابط قدرت تحلیل می‌شود. از این منظر، هم‌نشینی مفهومی تاریخ‌نگاری طراحی با تحولات تاریخ علم و فناوری نه به‌منزله ادغام حوزه‌ها، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از یک دگرگونی گسترده‌تر در علوم انسانی معاصر قابل فهم است؛ دگرگونی‌ای که «زمینه»، «کنشگران» و «ساخت معنا» را در کانون تبیین تاریخی قرار می‌دهد.

۳- روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی و نظری-تحلیلی است و به بررسی تحول رویکردهای تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی با تمرکز بر گذار از تاریخ طراحی کلاسیک به مطالعات تاریخ طراحی می‌پردازد. هدف اصلی تحلیل

مقایسه‌ای و تطبیقی میان دو رویکرد است تا تفاوت‌ها و ویژگی‌های روش شناختی، مفهومی و روایی آن‌ها شفاف گردد. این نوع رویکرد امکان می‌دهد با توجه به متون و منابع موجود، چارچوب مفهومی و سیر تطور اندیشه‌های تاریخ طراحی بدون نیاز به گردآوری داده‌های میدانی بررسی شود.

روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش بر اساس مطالعه تطبیقی-تحلیلی متون علمی و آکادمیک انجام شده است. منابع مورد بررسی شامل آثار شاخص، متون مرجع، مقالات علمی منتشر شده در ژورنال‌های معتبر، و متون نظریه‌پردازان برجسته در حوزه تاریخ و مطالعات طراحی است (فالان، ۲۰۱۰؛ خیمنو-مارتینس، ۲۰۲۴؛ لیس-مافی و هیوز، ۲۰۱۰؛ مگز و پورویس، ۲۰۱۶؛ کلی و جیمیسون، ۲۰۲۰) معیار اصلی انتخاب منابع، اعتبار علمی، تأثیرگذاری در رشته، و قابلیت ارائه دیدگاه‌های تحلیلی و نظری متفاوت بوده است.

سطح تحلیل در این پژوهش شامل سه لایه است:

۱- سطح مفهومی: بررسی تعاریف، تمایزها و چارچوب‌های نظری دو رویکرد تاریخ طراحی و مطالعات تاریخ طراحی؛

۲- سطح روایی: تحلیل ساختار روایت‌ها، شیوه بازنمایی تاریخ و نقش عناصری مانند: طراح، شیء و سبک؛

۳- سطح روش‌شناختی: نقد و مقایسه مفروضات، روش‌های تحقیق و ابزار تحلیل مورخان و نظریه‌پردازان شاخ

از محدودیت‌های پژوهش می‌توان به تمرکز صرف بر منابع منتشر شده به زبان انگلیسی و فقر نسبی متون تاریخی بومی اشاره نمود. همچنین، تحلیل مفهومی و تطبیقی به‌طور ذاتی وابسته به تفسیر پژوهشگر است و ممکن است رویکردهای دیگر، نتایج متفاوتی ارائه دهند. با این حال، انتخاب منابع معتبر و شاخص، و تمرکز بر مبانی نظری، امکان ارائه تحلیل دقیق و معتبر در سطح علمی فراهم آورده است.

۴- تاریخ طراحی: شکل‌گیری و ویژگی‌های آن

۴-۱- خاستگاه تاریخی و پیوند با تاریخ هنر

رویکرد «تاریخ طراحی» به‌مثابه یک حوزه نسبتاً مستقل، در بستر تحولات فکری و نهادی سده بیستم

شکل گرفت و از همان آغاز پیوندی عمیق با سنت تاریخ هنر و معماری داشت. نخستین تلاش‌ها برای تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی عمدتاً در امتداد الگوهای مسلط تاریخ هنر مدرن صورت پذیرفت؛ الگویی که بر تداوم سبکی، پیشرفت خطی و شناسایی نقاط عطف زیبایی‌شناختی استوار بود (گیدیون، ۱۹۴۸/۱۹۵۵، ۳؛ پوسنر، ۱۹۳۶/۲۰۰۵، ۱۵). در این چارچوب، طراحی صنعتی نه به‌عنوان یک پدیده اجتماعی-فرهنگی مستقل، بلکه به‌مثابه ادامه‌ای کاربردی از هنر و معماری مدرن فهم می‌شد. رویکردی که بنا به قول برخی منابع تاریخ طراحی به "رویکرد پوسنری" در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی مشهور شده است.

بدون تردید نقش مدرنیسم در تثبیت این رویکرد بنیادین است. روایت‌های کلاسیک تاریخ طراحی اغلب مدرنیسم را نقطه اوج عقلانیت، کارکردگرایی و پیشرفت صنعتی معرفی می‌کنند و سیر تحولات طراحی را در مسیر گذار از تزئین‌گرایی قرن نوزدهم به سادگی، عملکردگرایی و استانداردسازی قرن بیستم ترسیم می‌نمایند (بانهام، ۱۹۸۰، ۲۰-۱۹؛ هسکت، ۱۹۸۵، ۲۹-۳۱). این نگاه، طراحی را به‌طور ضمنی بخشی از پروژه مدرنیته می‌داند که هدف آن پاسخ‌گویی عقلانی به نیازهای جامعه صنعتی است.

در این میان، اروپا، به‌ویژه آلمان، بریتانیا و بعدها ایالات متحده، به‌عنوان کانون اصلی تحول طراحی صنعتی معرفی می‌شود. مدرسه باوهاوس، جنبش‌های مدرن معماری و توسعه صنایع مکانیزه، ستون‌های اصلی این روایت را شکل می‌دهند (دروسته، ۲۰۰۲، ۲۵؛ هاف، ۱۳۸۶، ۴۳-۳۹). در نتیجه، تاریخ طراحی کلاسیک به‌طور طبیعی با تاریخ صنعت، فناوری و نهادهای آموزشی مدرن گره می‌خورد و طراحی صنعتی را محصول منطقی پیشرفت صنعتی غرب تلقی می‌کند. چنانچه، بنا به تصریح گی بونسپ در کتاب "طراحی و دموکراسی" (۲۰۱۰) تاریخ طراحی صنعتی عملاً کشورهای جهان را به دو طبقه کلی مرکزی و پیرامونی تقسیم نموده است (بونسپ، ۲۰۱۰، ۱۴-۱۶).

۴-۲- مؤلفه‌های روایی و روش‌شناختی در تاریخ طراحی سنتی

از منظر روایی، تاریخ طراحی کلاسیک عمدتاً بر روایت خطی استوار است؛ روایتی که تحول طراحی را به‌صورت زنجیره‌ای پیوسته از مراحل پیشرفت، نوآوری و بهبود ترسیم می‌کند. در این چارچوب، تاریخ به‌مثابه مسیری جهت‌دار و تکاملی فهم می‌شود که در آن هر دوره، پاسخی عقلانی‌تر و کارآمدتر به مسائل طراحی ارائه می‌دهد (گیدیون، ۱۹۴۸/۱۹۵۵، ۱۲؛ مگز و پورویس، ۲۰۱۶، ۸). این منطق خطی، امکان سازمان‌دهی منسجم دانش تاریخی را فراهم می‌سازد و برای آموزش طراحی، چارچوبی قابل انتقال ایجاد

می‌کند. همین منطق روایت خطی را در اغلب کتب تاریخ طراحی صنعتی تألیفی و ترجمه شده به فارسی نیز می‌توان مشاهده نمود که به خوبی کارکرد آموزشی را در سال‌های اخیر ایفا نموده‌اند (بشکرین، ۱۳۹۶؛ هاف، ۱۳۸۶).

سبک‌شناسی یکی دیگر از مؤلفه‌های مرکزی این رویکرد است. بسیاری از متون کلاسیک تاریخ طراحی، تحولات طراحی صنعتی را ذیل سبک‌ها، جنبش‌ها و مکاتب هنری دسته‌بندی می‌کنند؛ از آرت‌نو و آرت‌دکو گرفته تا مدرنیسم متأخر (هسکت، ۱۹۸۵، ۵۰-۵۳؛ مگز و پورویس، ۲۰۱۶، ۱۲۶). در این نگاه، سبک به‌عنوان ابزار اصلی تحلیل تاریخی عمل می‌کند و امکان مقایسه، طبقه‌بندی و شناسایی تفاوت‌های فرمی را فراهم می‌آورد. این قسم گزارش توالی سبک‌محور رویدادهای تاریخی و ظهور جنبش‌های طراحی به مثابه الگویی کارآمد در معدود منابع فارسی زبان تاریخ طراحی صنعتی به کار گرفته شده است (گسیلی، ۱۳۸۶).

همچنین، تاریخ طراحی کلاسیک غالباً از قهرمان‌محوری یا تمرکز بر طراحان برجسته بهره می‌برد. چهره‌هایی چون پیترو بهرنس، والتر گروویوس، ریموند لویی، دیتیر رامس یا اتوره سوتساس به‌عنوان عاملان اصلی تحول طراحی معرفی شده و آثار آنان به‌مثابه نقاط عطف تاریخی تحلیل می‌گردند (بانهام، ۱۹۸۰، ۹۹-۱۰۳؛ فورتی، ۱۹۸۶، ۴۴-۴۷). این رویکرد، اگرچه نقش فرد خلاق را برجسته می‌سازد، اما هم‌زمان طراحی را به کنش نخبگانی تقلیل می‌دهد و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی پیرامون آن را کمتر بررسی می‌نماید.

از نظر روش‌شناختی، تاریخ طراحی به سبک و سیاق سنتی آن، عمدتاً توصیفی و مبتنی بر تحلیل آثار، اسناد تصویری و متون ثانویه است. تمرکز اصلی بر محصول نهایی (شیء طراحی شده) و ویژگی‌های فرمی آن قرار دارد و کمتر به فرآیندهای تولید، مصرف یا معناپردازی اجتماعی پیرامون آن توجه می‌شود (مارگولین، ۲۰۰۲، ۱۰).

۴-۳- کارکردهای آموزشی و محدودیت‌ها

یکی از مهم‌ترین مزایای رویکرد تاریخ طراحی کلاسیک، کارکرد آموزشی آن است. این رویکرد با ارائه روایتی منظم، قابل‌فهم و ساختارمند، امکان آموزش تاریخ طراحی صنعتی را به دانشجویان طراحی، معماری و هنر فراهم کرده است. کتاب‌های مرجع کلاسیک، همچون آثار «طراحی صنعتی» نوشته جان

هسکت (۱۹۸۰) یا «تاریخ طراحی گرافیک مگز» به قلم مگز و پورویس (۲۰۱۶)، هنوز هم به عنوان منابع پایه در بسیاری از برنامه‌های آموزشی مورد استفاده قرار می‌گیرند (هسکت، ۱۹۸۵؛ مگز و پورویس، ۲۰۱۶).

با این حال، همین ویژگی‌ها زمینه‌ساز محدودیت‌هایی ساختاری شده‌اند. مهم‌ترین نقد وارد بر تاریخ طراحی به اصطلاح پوسنری، اروپامحوری آن است؛ روایتی که تجربه‌های طراحی در خارج از غرب را یا نادیده می‌گیرد یا به کلی در حاشیه قرار می‌دهد (فالان، ۲۰۱۰، ۱۵؛ لیس-مافی و هیوز، ۲۰۲۱، ۶-۷؛ مارگولین، ۲۰۰۹، ۹۷). علاوه بر این، تمرکز بر سبک و طراح، اغلب به حذف یا کم‌رنگ شدن زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی طراحی می‌انجامد.

با وجود این کاستی‌ها، تأکید بر منطق آموزشی، انسجام روایی و پیوند با تاریخ هنر سبب شده است که تاریخ طراحی به روش کلاسیک نقشی بنیادین در تثبیت طراحی صنعتی به عنوان یک حوزه دانشگاهی ایفا کند. از این منظر، شناخت منصفانه این رویکرد نه تنها ضروری، بلکه پیش‌شرط الزامی در درک و شناخت تحولات انتقادی و نظری بعدی در قالب روش نوینی موسوم به مطالعات تاریخ طراحی است.

۵- مطالعات تاریخ طراحی: خاستگاه و دگرگونی‌ها

۵-۱- زمینه‌های تاریخی و نظری ظهور

از اواخر دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، رویکردی نوین در تاریخ‌نگاری طراحی شکل گرفت که بعدها با عنوان «مطالعات تاریخ طراحی» شناخته شد. این چرخش معرفت‌شناختی در واکنش به محدودیت‌های تاریخ طراحی کلاسیک پدید آمد و هم‌زمان متأثر از تحولات گسترده‌تری در علوم انسانی و اجتماعی بود. یکی از مهم‌ترین زمینه‌های نظری این تحول، رشد مطالعات فرهنگی و توجه به فرهنگ مادی^۱، زندگی روزمره و سازوکارهای معناپردازی اجتماعی-فرهنگی بود (هال، ۱۹۹۷، ۲۲۷-۲۲۵؛ وودهام، ۱۹۹۷، ۱۴-۱۰). در این چارچوب، طراحی دیگر صرفاً به عنوان تولید شیء یا سبک هنری فهم نمی‌شد، بلکه به مثابه کنشی فرهنگی و اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت.

هم‌زمان، رشد و گسترش نظریه‌های پسااستعماری نقش تعیین‌کننده‌ای در بازاندیشی تاریخ طراحی

صنعتی ایفا کرد. این دسته از مطالعات با نقد روایت‌های کلان غرب‌محور، به افشای سازوکارهای حذف، به حاشیه راندن و نابرابری در تاریخ‌نگاری‌های رسمی پرداختند (سعید، ۱۳۹۴، ۶۴). در نتیجه، مطالعات تاریخ طراحی به تدریج به بازخوانی تجربه‌های طراحی در جوامع غیرغربی، استعمارزده و به اصطلاح کشورهای پیرامونی طراحی صنعتی توجه نشان داد و مفهوم «تاریخ جهانی طراحی»^۱ را به چالش کشید (مارگولین، ۲۰۰۵، ۲۳۸؛ فالان، ۲۰۱۰، ۲).

عامل مهم دیگر در شکل‌گیری این رویکرد، پدیده جهانی‌شدن و گسترش شبکه‌های ارتباطی، اقتصادی و فرهنگی در مقیاس جهانی بود. جهانی‌شدن بیش از پیش نشان داد که طراحی در خلأ هویت ملی یا سبکی رخ نمی‌دهد، بلکه در بستر تعاملات پیچیده میان فرهنگ‌ها، بازارها و نظام‌های قدرت شکل می‌گیرد (آپادورای، ۱۹۹۶، ۴۲؛ جولیر، ۲۰۱۴، ۵). این امر ضرورت بازنگری در روایت‌های خطی و مرکزگرا را تقویت کرد و مطالعات تاریخ طراحی را به سوی رویکردی چندلایه، چندصدایی و میان‌رشته‌ای سوق داد.

۵-۲- ویژگی‌های مفهومی و تحلیلی

یکی از ویژگی‌های بنیادین مطالعات تاریخ طراحی، چندصدایی بودن روایت تاریخی است. برخلاف تاریخ طراحی کلاسیک که عمدتاً صدای طراحان برجسته و مراکز صنعتی غربی را بازتاب می‌داد، این رویکرد جدید بر تنوع بازیگران، زمینه‌ها و روایت‌ها تأکید می‌کند (لیس-مافی و هیوز، ۲۰۱۰، ۲). بدین ترتیب، مصرف‌کنندگان، کاربران، تولیدکنندگان محلی و حتی اشیای روزمره، همگی به‌عنوان عناصر معنادار در تاریخ طراحی وارد میدان تحلیل می‌شوند.

ویژگی مهم دیگر، نقد قدرت و معنا در فرآیند طراحی است. مطالعات تاریخ طراحی، طراحی را نه پدیده‌ای خنثی یا صرفاً فنی، بلکه عرصه‌ای آکنده از روابط قدرت، ایدئولوژی و سیاست فرهنگی می‌داند (بوکانان، ۲۰۰۱، ۳-۶؛ مارگولین، ۲۰۰۲، ۲۵). در این چارچوب، پرسش‌هایی چون «چه کسی طراحی می‌کند؟»، «برای چه کسی؟» و «در خدمت کدام ارزش‌ها؟» به محور تحلیل تاریخی تبدیل می‌شوند. این نگرش، تاریخ طراحی صنعتی را به حوزه‌هایی چون تاریخ علم، مطالعات علم و فناوری (STS) و جامعه‌شناسی دانش نزدیک می‌سازد.

همچنین، توجه به مقوله مصرف و بستر اجتماعی از دیگر تمایزهای کلیدی این رویکرد است. به جای تمرکز صرف بر تولید و فرم، مطالعات تاریخ طراحی برای شیوه‌های استفاده، تفسیر و بازمعنابرداری اشیای طراحی شده در زندگی روزمره اهمیت شایانی قائل است (خیمنو-مارتینس، ۲۰۲۴، ۷۸؛ جولیر، ۲۰۱۴، ۶۵). بدین ترتیب، طراحی به‌عنوان فرآیندی پویا و دوسویه میان تولید و مصرف فهم می‌شود، نه محصولی نهایی و ثابت.

۵-۳- پیامدهای روش‌شناختی

چرخش مفهومی تاریخ طراحی، پیامدهای روش‌شناختی مهمی برای تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی به همراه داشته است. نخست، نقش مورخ دستخوش تغییر می‌شود. مورخ در مطالعات تاریخ طراحی نه صرفاً گردآورنده یا توصیف‌گر وقایع، بلکه تحلیل‌گری انتقادی است که جایگاه خود، مفروضات نظری و محدودیت‌های روایت را آگاهانه بازتاب می‌دهد (فالان، ۲۰۱۰، ۱۸۱؛ واکر و آنفیلد، ۱۹۸۹، ۳۹-۴۳). به همین منظور، آشنایی مورخان طراحی با رویکردهای نظری و مطالعات فرهنگی و تسلط بر روش‌ها و ابزارهای معتبر هر کدام توصیه مؤکد شده است؛ از ساختارگرایی و پساساختارگرایی تا قوم‌نگاری و تحلیل گفتمان در روش و از رویکردهای اقتصادی گرفته تا جنبه‌های فرهنگ مادی در طراحی محصولات (خیمنو-مارتینس، ۲۰۲۴، ۱۱۲). این خودآگاهی روش‌شناختی، تاریخ‌نگاری طراحی را از روایت‌های قطعی و کلان دور می‌کند.

دوم، موضوع تاریخ طراحی به‌طور قابل توجهی گسترش یافته و بسط معنایی پیدا می‌کند. تمرکز صرف بر اشیای شاخص یا طراحان مشهور جای خود را به بررسی شبکه‌های تولید، توزیع، مصرف و معنا می‌دهد. این گسترش موضوعی، امکان تحلیل طراحی در زمینه‌هایی چون جنسیت، هویت ملی، سیاست و اقتصاد را فراهم می‌سازد (جولیر، ۲۰۱۴، ۱۹۲؛ کیکوچی، ۲۰۱۱، ۲۷۵).

در مجموع، مطالعات تاریخ طراحی را می‌توان نه نفی کامل تاریخ طراحی کلاسیک، بلکه بازتعریف انتقادی آن دانست؛ رویکردی که با حفظ اهمیت تاریخ‌مندی طراحی، افق‌های تازه‌ای برای فهم پیچیدگی‌های منبع از لایه‌های فرهنگی، اجتماعی و معرفت‌شناختی نهفته در طراحی صنعتی می‌گشاید.

۶- تحلیل تطبیقی دو رویکرد تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی

۶-۱- مقایسه معرفت‌شناختی

یکی از بنیادی‌ترین سطوح تمایز میان رویکرد «تاریخ طراحی» و «مطالعات تاریخ طراحی» را باید در منطق معرفت‌شناختی تولید دانش تاریخی جست‌وجو کرد. این تحول را می‌توان از آن رو بنیادین دانست که چارچوب‌های تفسیری مسلط در تاریخ‌نگاری طراحی را از تمرکز صرف بر روایت‌های مدرن و اروپامحور به سوی رویکردهایی انتقادی‌تر و چندصدایی سوق داده است. تاریخ طراحی کلاسیک، متأثر از سنت تاریخ هنر مدرن، بر این پیش‌فرض استوار است که تاریخ طراحی را می‌توان به‌مثابه روایتی نسبتاً عینی، منسجم و قابل بازسازی از سیر تحول اشیاء، سبک‌ها و طراحان ارائه کرد. در این چارچوب، دانش تاریخی عمدتاً به‌صورت انباشتی و خطی تولید می‌شود و هدف آن شناسایی نقاط عطف، پیشرفت‌های فرمی و دستاوردهای شاخص طراحی است (هسکت، ۱۹۸۵، ۸؛ پوسنر، ۱۹۳۶/۲۰۰۵، ۷-۹).

در جبهه مقابل، مطالعات تاریخ طراحی بر این باور است که دانش تاریخی همواره موقعیت‌مند، تفسیری و مشروط به چارچوب‌های نظری است. این رویکرد، تاریخ را نه بازتابی خنثی از گذشته، بلکه برساخته‌ای معرفتی می‌داند که در بستر روابط قدرت، گفتمان‌ها و مفروضات فرهنگی شکل می‌گیرد (فالان، ۲۰۱۰، ۷؛ جنکینز، ۲۰۰۳، ۱۵). از این منظر، تاریخ‌نگاری طراحی به‌جای بازنمایی «آنچه واقعاً رخ داده»، به بررسی شیوه‌هایی می‌پردازد که گذشته طراحی روایت، معناپردازی و مشروعیت‌بخشی شده است. همان‌گونه که دونالد نورمن نیز تأکید می‌کند، فهم تحول طراحی تنها با توجه به تغییرات فرمی یا فناورانه کامل نمی‌شود، بلکه باید به شیوه‌هایی نگریست که کاربران مصنوعات، معنا، کارکرد و ارزش آن‌ها را در بسترهای فرهنگی و تاریخی مختلف تجربه و تفسیر می‌کنند (نورمن، ۲۰۱۳: ۹-۱۰).

تفاوت در نوع پرسش‌ها نیز بازتاب همین اختلاف معرفت‌شناختی است. تاریخ طراحی کلاسیک عمدتاً با پرسش‌هایی از این دست سروکار دارد: «چه کسی این شیء را طراحی کرد؟»، «این سبک چگونه شکل گرفت؟» و «نوآوری فرمی یا فنی چه بود؟» (مگز و پورویس، ۲۰۱۶، ۷). در نقطه مقابل، مطالعات تاریخ طراحی پرسش‌هایی انتقادی‌تر مطرح می‌کند، از جمله: «چرا این روایت تاریخی مسلط شده است؟»، «چه سدهایی حذف یا حاشیه‌نشین شده‌اند؟» و «طراحی در خدمت کدام روابط قدرت عمل کرده است؟»

(لیس-مافی و هیوز، ۲۰۱۰، ۴؛ مارگولین، ۲۰۰۲، ۱۰). این جابه‌جایی پرسش‌ها نشان‌دهنده گذار از منطق توصیفی به منطق تفسیری و رشد و نمو بینش انتقادی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی است. جدول ۲. مقایسه‌ی دو رویکرد «تاریخ طراحی» و «مطالعات تاریخ طراحی» بر اساس منطق معرفت‌شناختی، ساخت روایت و جایگاه زمینه‌های اجتماعی-قدرت (تنظیم و ترسیم: نگارنده).

محور مقایسه	تاریخ طراحی	مطالعات تاریخ طراحی
منطق معرفت‌شناختی	عینیت‌گرایانه، توصیفی، پیشرفت‌محور	تفسیری، موقعیت‌مند، انتقادی
نوع دانش تاریخی	انباشتی و خطی	گفتمانی و چندلایه
پرسش‌های محوری	چه کسی؟ چه زمانی؟ چه سبکی؟	چرا؟ برای چه کسی؟ در خدمت چه قدرتی؟
ساخت روایت	روایت کلان، پیوسته، سبک‌محور	روایت‌های خرد، چندصدایی، زمینه‌محور
واحد تحلیل	طراح، شیء، سبک	شبکه کنشگران، جامعه مصرف، معنا
جایگاه زمینه اجتماعی	حاشیه‌ای	مرکزی
نسبت با قدرت	ضمنی و نامرئی	صریح و تحلیلی
جایگاه غیرغرب	حاشیه‌ای یا تقلیدی	فعال، بومی، چندمدرنیت‌های

۶-۲- مقایسه‌ی روایت و رویکردهای روش‌شناختی

از منظر روایتگری، تفاوت میان دو رویکرد به‌وضوح در ساخت روایت تاریخی نمایان می‌شود. تاریخ طراحی کلاسیک بر روایت‌های کلان، پیوسته و اغلب پیشرفت‌محور تکیه دارد. این روایت‌ها طراحی را در قالب سیر تکاملی از اشکال ابتدایی به فرم‌های عقلانی‌تر و کارآمدتر ترسیم می‌کنند و مدرنیسم را به‌عنوان نقطه اوج این فرآیند معرفی می‌نمایند (بانهام، ۱۹۸۰، ۱۶-۱۵؛ گیدیون، ۱۹۴۸/۱۹۵۵، ۴۳). چنین ساختاری،

ضمن ایجاد انسجام روایی، ناگزیر به ساده‌سازی پیچیدگی‌های تاریخی می‌انجامد. در نتیجه بسیاری از رویدادها و دستاوردهای خرد و پراکنده در سطح کشورهای موسوم به پیرامونی نادیده انگاشته شده است. دستاوردهایی که با توجه به بستر سیاسی و اجتماعی همان جامعه مبدأ دارای ارزش بوده و چه بسا شایسته‌ی ثبت و روایت در پهنه‌ی تاریخ و غور اندیشمندان این حوزه است.

در مقابل، مطالعات تاریخ طراحی با فاصله گرفتن از روایت‌های کلان، به روایت‌های خرد، چندلایه و گاه گسسته روی می‌آورد. در این رویکرد، تاریخ طراحی نه یک مسیر واحد، بلکه مجموعه‌ای از تاریخ‌ها، تجربه‌ها و خوانش‌های متکثر است که ممکن است حتی با یکدیگر در تعارض باشند (جولیر، ۲۰۱۴، ۵۲؛ فالان، ۲۰۱۰، ۶۰). این چندصدایی روایی، امکان تحلیل طراحی را در بسترهای متنوع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فراهم می‌سازد. لذا، نوعی تکثر دیدگاه‌ها بر اساس خاستگاه‌های متنوع طراحی به وجود آمده که زمینه‌ساز و قوام‌بخش دیدگاه کثرت‌گرا در مطالعات و تاریخ طراحی جهان است. این دیدگاه ذاتاً تمرکزی ویژه بر تجربیات طراحی کشورهای غیر غربی داشته و مجال مناسبی برای عرضه خرده روایت‌های در حاشیه مانده فراهم می‌نماید.

از نظر روش‌شناختی نیز، تفاوت‌ها چشمگیر است. همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، تاریخ طراحی کلاسیک عمدتاً بر تحلیل فرمی اشیاء، مطالعه آثار شاخص و بررسی اسناد رسمی تکیه دارد. تمرکز بر محصول نهایی و خالق آن، روش غالب این رویکرد است (هسکت، ۱۹۸۵، ۶). از سوی دیگر، مطالعات تاریخ طراحی از مجموعه‌ای متنوع از روش‌ها بهره می‌گیرد؛ از تحلیل گفتمان و قوم‌نگاری تاریخی گرفته تا مطالعات مصرف و تاریخ فرهنگی اشیاء (فورتی، ۱۹۸۶، ۱۲؛ جولیر، ۲۰۱۴، ۳۱).

نکته محوری دیگر، جایگاه زمینه و قدرت در دو گونه‌ی تحلیل تاریخی است. در روش سنتی یا کلاسیک تاریخ طراحی، زمینه اجتماعی و سیاسی اغلب به‌عنوان پس‌زمینه‌ای کلی مطرح می‌شود، نه عنصری تعیین‌کننده. ولیکن در مطالعات تاریخ طراحی، زمینه به‌عنوان تحلیل تبدیل می‌شود و طراحی به‌عنوان کنشی درهم‌تنیده با ایدئولوژی، اقتصاد سیاسی و مناسبات سلطه بررسی می‌گردد (بوکانان، ۲۰۰۱، ۱۲؛ مارگولین، ۲۰۰۲، ۴۲-۴۵). این چنین، زمینه اجتماعی و فرهنگی طراحی محصول خود به موضوع و مبحثی محوری و البته جذاب در روایت تاریخی نوین تبدیل می‌شود.

۶-۳- دلالت‌های موضوعی برای تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی



شکل ۱. گذار پارادایمی از تاریخ‌نگاری سنتی طراحی به مطالعات تاریخ طراحی معاصر. مهم‌ترین پیامد این گذار مفهومی، گشایش امکان تاریخ‌های بدیل در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی است. مطالعات تاریخ طراحی نشان می‌دهد که روایت مسلط تاریخ طراحی نه یگانه روایت ممکن، بلکه یکی از روایت‌های محتمل است که در شرایط خاص تاریخی و فرهنگی شکل گرفته است (جنکینز، ۲۰۰۳، ۲۲؛ فالان، ۲۰۱۰، ۳۵). این آگاهی، زمینه را برای بازنویسی تاریخ طراحی از منظرهای متفاوت—از جمله جنسیت، طبقه، سیاست و فرهنگ مادی—فراهم می‌آورد. گرایشی که از آغاز قرن بیست و یکم تا به امروز رشد کمی و کیفی را تجربه نموده است. حتی، تلاش‌های تحقیقاتی پژوهشگرانی در کشورهای اروپایی پیرامونی (غیر مرکزی) مانند: مارتا فیلیپوا (۲۰۱۶) در تدوین تاریخ طراحی صنعتی خاص جمهوری چک و پل کفری (۲۰۰۴) در نگارش تاریخ طراحی ایرلندی در قرن بیستم از نمونه‌های شاخص این دستاوردها محسوب می‌شوند؛ مورد نخست با تکیه بر میراث طراحی و هنری بوهمی^۱ در قرن نوزدهم میلادی و

1. Bohemian

دیگری با تأکید بر نوعی نمادگرایی قومی بر مبنای ریشه‌های سلتی^۱ (کفری، ۲۰۰۴؛ فیلیپوا، ۲۰۱۶). یکی از مهم‌ترین عرصه‌های این بازاندیشی، بازخوانی طراحی در بافت‌های غیرغربی است. تاریخ طراحی کلاسیک، تجربه‌های طراحی در آسیا، آفریقا و خاورمیانه را یا نادیده گرفته یا به صورت حاشیه‌ای و تقلیدی از غرب بازنمایی کرده است (مارگولین، ۲۰۰۵، ۲۴۰-۲۴۱). در مقابل، مطالعات تاریخ طراحی با بهره‌گیری از نظریه‌های پسااستعماری، امکان تحلیل طراحی را در بسترهای بومی، استعمارزده و پیرامونی فراهم می‌سازد و مفاهیمی چون «مدرنیته‌های چندگانه» را وارد گفتمان طراحی می‌کند (کیکوچی، لی و وانگ، ۲۰۱۲، ۱۰۰؛ سعید، ۱۳۹۴، ۸۰-۸۵). توجه به تجربه‌های طراحی در کشورهای پیرامونی نشان می‌دهد که مسیرهای مدرنیزاسیون لزوماً از الگوی واحد غربی تبعیت نکرده‌اند، بلکه در بسیاری موارد به شکل‌گیری گونه‌هایی از طراحی انجامیده‌اند که میان اقتضات صنعتی مدرن و الگوهای بومی تولید و مصرف در نوسان بوده‌اند. برای نمونه، در کشورهایی چون ژاپن پس از جنگ، هند پس از استعمار، ترکیه، آفریقای جنوبی و برخی کشورهای آمریکای لاتین، فرآیند نهادینه‌شدن طراحی صنعتی با بازخوانی سنت‌های مادی و صنایع دستی همراه شد (فالان و لیس-مافی، ۲۰۱۶، ۱۲)؛ و به تولید آثاری انجامید که همزمان حامل منطق کارکردگرایی مدرن و ارجاعات فرهنگی محلی بودند؛ وضعیتی که در ادبیات نظری با مفهوم مدرنیته‌های چندگانه قابل تبیین است، زیرا نشان می‌دهد مدرنیته نه یک مسیر یگانه، بلکه مجموعه‌ای از ترجمه‌ها و بومی‌سازی‌های متکثر است. مطالعات تاریخ طراحی محلی مناسب جهت عرضه و معرفی این مدرنیته‌های متکثر مهیا نموده است. در واقع عمده آشنایی متخصصان و فعالان طراحی صنعتی در سراسر جهان به انتشارات و گزارش‌های علمی منتسب به مطالعات تاریخ طراحی در سال‌های اخیر وابسته بوده است.

برای تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی در ایران و دیگر جوامع غیرغربی، این گذار مفهومی دلالتی دوگانه دارد: از یک سو، امکان نقد روایت‌های وارداتی و سبک‌محور را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، زمینه را برای تولید دانشی بومی، انتقادی و هم‌زمان جهانی مهیا می‌سازد. بدین ترتیب، مطالعات تاریخ طراحی نه نفی تاریخ طراحی کلاسیک، بلکه عبور آگاهانه از محدودیت‌های آن و گسترش افق‌های تحلیلی

تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی را ممکن می‌سازد. به عنوان مثال، مورخان طراحی صنعتی در ترکیه روایتی بومی از جریان طراحی صنعتی خود ارائه می‌کنند که نشان از بسط افق‌های طراحی به مباحث سیاسی و مشارکت در مقاومت‌های اجتماعی در برابر سیاست‌های جهت‌دار حزب حاکم اسلام‌گرای عدالت و توسعه در سال‌های پس از ۲۰۰۲ میلادی دارد (بالچیاوغلو و امگین، ۲۰۱۴، ۱۰۷-۱۰۸).

در مجموع، تحلیل تطبیقی دو رویکرد نشان می‌دهد که گذار از تاریخ طراحی به مطالعات تاریخ طراحی صرفاً تغییری اصطلاحی یا موضوعی نیست، بلکه تحولی بنیادین در منطق معرفت‌شناختی، روایی و روش‌شناختی تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی به‌شمار می‌آید؛ تحولی که امکان فهمی پیچیده‌تر، انتقادی‌تر و جهان‌شمول‌تر از طراحی را فراهم کرده است.

۷- بحث

تحلیل تطبیقی انجام‌شده در بخش ششم نشان می‌دهد که گذار از رویکرد «تاریخ طراحی» به «مطالعات تاریخ طراحی» صرفاً یک تغییر اصطلاحی یا گسترش موضوعی نیست، بلکه بیانگر یک دگرگونی مفهومی و روش‌شناختی عمیق در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی است. این گذار، منطق روایت خطی، سبک‌محور و طراح‌محور تاریخ کلاسیک را به چالش می‌کشد و طراحی را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از اشیاء یا دستاوردهای صورت‌بنیان، بلکه به‌مثابه کنشی فرهنگی-اجتماعی و معنا‌ساز در بسترهای تاریخی مشخص بازخوانی می‌کند. به بیان دیگر، آنچه در این تحول رخ داده است، جابه‌جایی کانون توجه از «محصول نهایی طراحی» به «فرآیندهای تاریخی تولید معنا، قدرت و مصرف» است.

جدول ۳. چارچوب تحلیلی گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی و نسبت آن با تحولات هم‌افق در

تاریخ‌نگاری علم و فناوری.

محور تحلیلی	گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی	افق متناظر در تاریخ‌نگاری علم	افق متناظر در تاریخ‌نگاری فناوری
نقطه‌ی عزیمت نظری	عبور از روایت خطی، سبک‌محور و طراح‌محور به تحلیل زمینه‌مند طراحی	فاصله‌گیری از تاریخ قهرمان‌محور علم و توجه به رویه‌های علمی	گذار از تاریخ ابزارها به مطالعه سامانه‌ها و کنشگران فنی

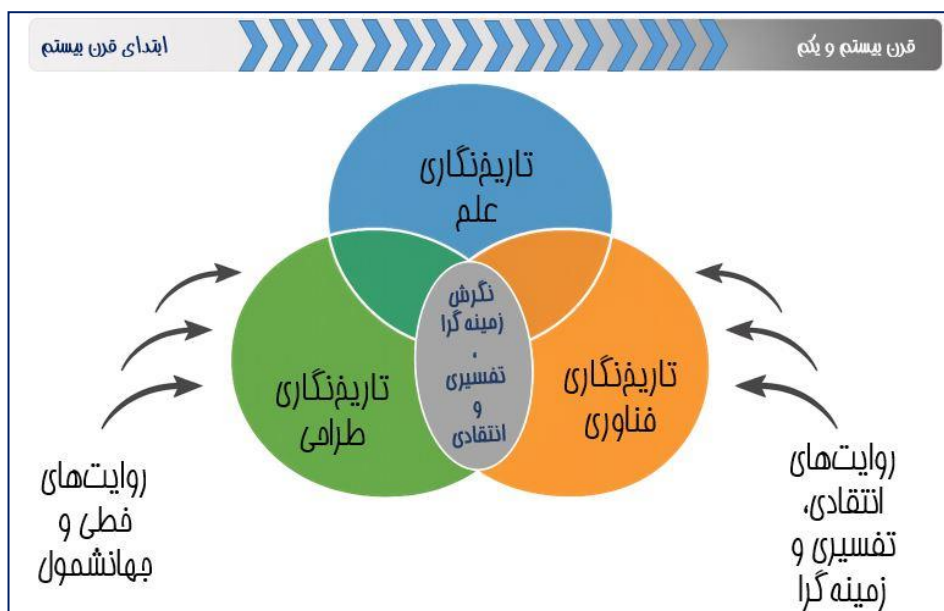
فناوری به‌مثابه شبکه‌ای از روابط انسانی و غیرانسانی	علم به‌مثابه فعالیت اجتماعی و نهادی	طراحی به‌مثابه کنش فرهنگی-اجتماعی، نه صرفاً محصول نهایی	منطق تبیین تاریخی
فناوری چگونه سازمان اجتماعی و زیست روزمره را دگرگون می‌کند؟	دانش علمی چگونه در بسترهای اجتماعی شکل می‌گیرد؟	طراحی چگونه معنا، قدرت و هویت تولید می‌کند؟	نوع پرسش‌های پژوهشی
مرکزی؛ شامل اقتصاد، سیاست و کاربری	مرکزی؛ شامل نهادها، سیاست علم و گفت‌وگوها	پررنگ و تصریح‌شده؛ شامل فرهنگ، اقتصاد سیاسی و مصرف	جایگاه زمینه
مهندس، کاربر، سیستم فنی و سیاست‌گذاری	دانشمند، نهاد علمی، ابزار و گفت‌وگو	طراح، کاربر، مصرف‌کننده، نهادها و گفت‌وگوها، واسطه‌ها	نقش کنشگران
نقد بی‌طرف‌نمایی و خنثی‌نمایی فناوری	نقد اقتدار معرفتی و طبیعی‌سازی علم	تحلیل صریح روابط قدرت، ایدئولوژی و معناسازی طراحی	جایگاه قدرت و معنا
تقویت تحلیل شبکه‌ای و میان‌رشته‌ای	گسترش روش‌های تفسیری و مطالعات موردی	چندروایتی شدن تاریخ طراحی و امکان تاریخ‌های بدیل	پیامد روش‌شناختی
نقد روایت‌های جهان‌شمول فناوری	نقد مرکزگرایی در تاریخ علم	بازخوانی طراحی در بافت‌های بومی، پیرامونی و چندمدرنیته‌ای	دلالت برای تاریخ‌نگاری غیرغربی

مطابق آنچه در جدول ۳ ارائه شده است، این گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی، در چند محور کلیدی قابل تبیین است: تغییر نقطه‌ی عزیمت نظری، دگرگونی منطق تبیین تاریخی، بازتعریف نقش کنشگران، و ارتقای جایگاه زمینه از عنصری حاشیه‌ای به مؤلفه‌ای تصریح‌شده و تعیین‌کننده. در رویکرد جدید، تاریخ طراحی به‌جای بازتولید روایت‌های کلان و جهان‌شمول، به سوی تاریخ‌های موقعیت‌مند، چندروایتی و بومی‌شده حرکت می‌کند؛ روایتی که امکان فهم طراحی در بافت‌های غیرغربی

و پیرامونی را نیز فراهم می‌آورد. از پیامدهای مسلم روش‌شناختی جدید، پرداختن به پرسش‌های تحقیقاتی نوین درباره ماهیت و چگونگی شکل‌گیری نظام معنایی مستتر در طراحی محصولات مناطق مختلف دنیاست که لزوماً انطباق کامل با ارزش‌های زیبایی‌شناسانه و عملکردگرایانه مدرنیستی ندارد. در رویکرد جدید، طراحی یک محصول خاص، مشحون از اطلاعاتی است که دلالت بر ارزش‌های فرهنگی، شرایط اجتماعی، امکانات اقتصادی و ساختار قدرت جامعه مولد آن است. به عبارت دیگر، روایت تاریخی بر مبنای مستندات موجود در کلیت طراحی آن محصول شکل می‌گیرد؛ نوعی تاریخ به روایت طراحی.

در این نقطه، می‌توان بدون ورود تفصیلی به حوزه تاریخ علم و فناوری، این تحول را در افق گسترده‌تر تحولات تاریخ‌نگاری معاصر فهم کرد. تاریخ‌نگاری علم در نیمه دوم قرن بیستم نیز با نقد روایت‌های پیشرفت‌محور و قهرمان‌محور مواجه شد. توماس کوهن در ساختار انقلاب‌های علمی تصریح می‌کند که علم نه از طریق انباشت خطی دانش، بلکه در قالب «دگرگونی‌های پارادایمی» و درون چارچوب‌های اجتماعی-تاریخی مشخص تحول می‌یابد (کوهن، ۱۹۶۲/۱۳۹۰، ۹۲). این نقد، به‌طور غیرمستقیم، منطق تاریخ‌نگاری طراحی کلاسیک را نیز زیر سؤال می‌برد؛ منطقی که طراحی را همچون مسیری واحد و رو به پیشرفت تصویر می‌کرد.

به‌همین ترتیب، در تاریخ‌نگاری فناوری، چرخش از تاریخ ابزارها به مطالعه شبکه‌های فنی-اجتماعی، زمینه‌ساز بازتعریف نقش فناوری در زندگی روزمره شد. برونو لاتور با تأکید بر شبکه‌کنشگران انسانی و غیرانسانی، بی‌طرف‌نمایی فناوری را نقد می‌کند و نشان می‌دهد که مصنوعات فنی همواره حامل روابط قدرت و ترجمه‌های اجتماعی‌اند (لاتور، ۱۹۸۷/۱۴۰۲، ۲۲۰). این نگاه شبکه‌ای، قرابت مفهومی روشنی با رویکردهای جدید در مطالعات تاریخ طراحی دارد؛ رویکردهایی که طراحی را در پیوند با شبکه‌ی به هم پیوسته‌ای از تولید، مصرف، نهادها، گفتمان‌ها و سیاست‌های فرهنگی تحلیل می‌کنند.



شکل ۲. هم‌افقی تحول تاریخ‌نگاری طراحی با تحولات تاریخ‌نگاری علم و فناوری معاصر.

با این حال، همان‌گونه که در نمودار ۲ به‌صورت شماتیک نشان داده شده است، مقاله حاضر از تحلیل تطبیقی کامل میان تاریخ‌نگاری طراحی، علم و فناوری پرهیز می‌کند و صرفاً به نمایش هم‌گرایی‌های مفهومی بسنده می‌کند. این نمودار نشان می‌دهد که هر سه حوزه، در مسیر تحول خود، از روایت‌های خطی و جهان‌شمول فاصله گرفته و به سوی تحلیل‌های زمینه‌مند، تفسیری و انتقادی حرکت کرده‌اند؛ اما هر یک منطق درونی و موضوعات خاص خود را حفظ کرده‌اند. بدین ترتیب، گذار تاریخ‌نگاری طراحی را باید تحولی مستقل، اما هم‌افق با تحولات کلی‌تر علوم انسانی دانست.

در این چارچوب، اهمیت «زمینه» به‌عنوان مؤلفه‌ای مرکزی و تصریح‌شده، وجه مشترک این تحولات است. همان‌گونه که شاپین تأکید می‌کند، دانش علمی تنها در خلاء معرفتی شکل نمی‌گیرد، بلکه درون نهادها، مناسبات قدرت و فرهنگ‌های خاص تولید می‌شود (شپین، ۱۹۹۶/۱۴۰۱، ۵۴-۵۶). مطالعات تاریخ طراحی نیز با پذیرش این اصل، طراحی را در پیوند با اقتصاد سیاسی، الگوهای مصرف، هویت و زیست‌جهان کاربران بازخوانی می‌کند. این تغییر رویکرد، امکان شکل‌گیری تاریخ‌های بدیل و

چندمدرنیته‌ای را فراهم می‌سازد؛ تاریخ‌هایی که تجربه‌های طراحی در جوامع غیرغربی را نه به‌عنوان تقلید، بلکه به‌مثابه کنش‌هایی خلاق، بومی شده و متفاوت تحلیل می‌کنند.

در مجموع، بحث حاضر نشان می‌دهد که گذار مفهومی در تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی، نه یک تغییر سلیقه‌ای در روایت، بلکه پاسخی نظری به محدودیت‌های تاریخ کلاسیک طراحی است. این گذار، با بازتعریف نقش مورخ، موضوع تاریخ و منطق روایت، تاریخ طراحی را به عرصه‌ای تحلیلی و انتقادی بدل می‌کند که توانایی گفتگو با سایر حوزه‌های تاریخ‌نگاری معاصر را دارد، بی‌آنکه هویت مستقل خود را از دست بدهد.

۸- نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف بررسی تطور تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی نشان داد که گذار از رویکرد «تاریخ طراحی» به «مطالعات تاریخ طراحی» را باید به‌عنوان یک دگرگونی مفهومی و روش‌شناختی بنیادین تلقی کرد، نه صرفاً گسترش دامنه موضوعات یا تنوع جغرافیایی مطالعات. تحلیل تطبیقی انجام‌شده نشان می‌دهد که تاریخ طراحی کلاسیک، با اتکا بر روایت‌های خطی، سبک‌محور و طراح‌محور، نقش مهمی در سامان‌دهی دانش طراحی و تثبیت جایگاه آموزشی آن در سده بیستم ایفا کرده است. این رویکرد سنتی، علی‌رغم انسجام درونی و کارکردهای آموزشی مشخص، به‌تدریج در مواجهه با پیچیدگی‌های اجتماعی، فرهنگی و تحولات ناشی از جهانی‌شدن، با محدودیت‌های تحلیلی مواجه شده است.

در مقابل، مطالعات تاریخ طراحی به‌عنوان رویکردی نوین، امکان بازاندیشی انتقادی در مفروضات بنیادین تاریخ‌نگاری طراحی را فراهم می‌آورد. این رویکرد با فاصله گرفتن از روایت‌های تک‌خطی و پیشرفت‌محور، طراحی را در پیوند با زمینه‌های اجتماعی، مناسبات قدرت، الگوهای مصرف و بسترهای فرهنگی تحلیل می‌کند و بدین ترتیب، زمینه شکل‌گیری روایت‌های چندگانه و تاریخ‌های بدیل را فراهم می‌سازد. یکی از یافته‌های اصلی این پژوهش آن است که این تحول رویکردی، هم‌زمان با تغییر در جایگاه مورخ طراحی رخ می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که مورخ از بازگوکننده سیر تحولات به تحلیلگر انتقادی کنش‌های طراحی در بسترهای تاریخی متنوع تبدیل می‌شود. علاوه بر آن، شبکه گسترده‌تری از تعاملات بازیگران مؤثر شامل: نهادهای دولتی، واسطه‌های خصوصی و بین‌المللی و گفتمان‌های سیاسی را هدف مطالعه و

بررسی قرار می‌دهد.

از منظر تاریخ علم، این گذار مفهومی را می‌توان در امتداد تحولات گسترده‌تر تاریخ‌نگاری علوم و فناوری تفسیر کرد؛ تحولاتی که با عبور از روایت‌های کلان و جهان‌شمول، بر خوانش‌های زمینه‌مند، تفسیری و مسئله‌محور تأکید دارند (پیکستون، ۲۰۰۱، ۱۸). در این چارچوب، تاریخ‌نگاری طراحی صنعتی نه به‌عنوان حوزه‌ای حاشیه‌ای، بلکه به‌مثابه بخشی از این تحول معرفتی قابل تحلیل است.

به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که بهره‌گیری آگاهانه از چارچوب مطالعات تاریخ طراحی می‌تواند برای پژوهش‌های طراحی صنعتی در ایران راهگشا باشد؛ به‌ویژه در بازخوانی تجربه‌های بومی، تاریخ نهادهای آموزشی و حرفه‌ای طراحی، و نسبت طراحی با فرهنگ مادی و صنعت. چنین رویکردی امکان تولید دانشی منسجم، انتقادی و متناسب با زمینه‌های تاریخی و فرهنگی ایران را فراهم می‌سازد.

منابع

- ایگرس، گ. (۱۳۹۸). تاریخ‌نگاری در قرن بیستم؛ از عینیت علمی تا چالش پسامدرن. ترجمه: محمدابراهیم باسط، تهران: سمت.
- بشکرین، ل. (۱۳۹۶). سیر طراحی در گذر زمان: سبک‌های کلیدی طراحی، تهران: فرهنگسرای میردشتی.
- سعید، ا. (۱۳۹۴). شرق‌شناسی، ترجمه: لطفعلی خنجی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- شیبین، ا. (۱۴۰۱). انقلاب علمی، ترجمه: یاسر خوشنویس، تهران: کرگدن.
- کوهن، ت. (۱۳۹۰). ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه: سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- گسیلی، ع. (۱۳۸۶). طراحی صنعتی در قرن بیستم: جنبش‌ها، سبک‌ها و طراحان صنعتی. تهران: دانشگاه هنر تهران.
- لاتور، ب. (۱۴۰۲). علم در عمل: چگونه دانشمندان و مهندسان را از درون جامعه دنبال کنیم؟ ترجمه: رحمان شریف‌زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- محمدپور، ا. (۱۴۰۲). ضد روش (زمینه‌های فلسفی و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی) (ویراست دوم). تهران: لوگوس.
- ملپس، س. (۱۳۹۴). تاریخ‌گرایی، ترجمه: گلناز سرکارفرشی، درآمدی بر نظریه انتقادی، تهران: سمت. (صص ۱۱۱-۱۳۰).
- هاف، ت. (۱۳۸۶). تاریخ مختصر طراحی صنعتی، ترجمه: ندا لنکرانی، تهران: مارلیک.
- ویک، پ. (۱۳۹۴). روایت و روایت‌شناسی ترجمه: گلناز سرکارفرشی، درآمدی بر نظریه انتقادی، تهران: سمت. (صص ۳۶-۶۱).
- Appadurai, A. (1996). *Modernity at large: Cultural dimensions of globalization* (Vol. 1). U of Minnesota Press.
- Balcioğlu, T., & Emgin, B. (2014). Recent Turkish Design Innovations: A Quest for Identity. *Design Issues*, 30(2), 97–111. https://doi.org/10.1162/DESI_a_00265
- Banham, R. (1980). *Theory and design in the first machine age*. MIT press.
- BIJKER, W. E., & PINCH, T. J. (2014). The Social Construction of Facts and Artifacts. *SCHARFF, Robert C.; DUSEK, Val. Philosophy of Technology*. Chichester: Wiley Blackwell, 266–277.
- Bonsiepe, G. (2010). *Design and Democracy*. Bedford Press.
- Buchanan, R. (1992). Wicked problems in design thinking. *Design Issues*, 8(2), 5–21.
- Buchanan, R. (2001). Design research and the new learning. *Design Issues*, 17(4), 3–23.
- Caffrey, P. (2004). Irish Design 1984-2004. *Irish Arts Review*, 21(3), 86–89.
- Chatterjee, P., & Haskell, F. (2020). *Design and Postcolonial Studies*. London:

- Bloomsbury Academic.
- Cowan, R. S., Bijker, W. E., Hughes, T. P., & Pinch, T. (1987). The consumption junction: A proposal for research strategies in the sociology of technology. *The Social Construction of Technological Systems: New Directions in the Sociology and History of Technology*, 253–272.
- Dilnot, C. (1984). The State of Design History, Part I: Mapping the Field. *Design Issues*, 1(1), 213–250.
- Droste, M. (2002). *Bauhaus, 1919-1933*. Taschen.
- Fallan, K. (2010). *Design History: Understanding Theory and Method*. Berg Publisher. <http://www.ghbook.ir/index.php?name>
- Fallan, K., & Lees-Maffei, G. (2016). *Designing Worlds: National Design Histories in an Age of Globalization* (K. Fallan & Grace Lees-Maffe, Eds.). Berghahn Books.
- Filipová, M. (2016). Czech Glass or Bohemian Crystal? The Nationality of Design in the Czech Context. In K. Fallan & G. Lees-Maffe (Eds.), *Designing Worlds: National Design Histories in an Age of Globalization* (pp. 141–155). Berghahn Books.
- Forty, A. (1986). *Objects of desire: Design and society since 1750* (1st ed.). Thames & Hudson.
- Fry, T. (2011). *Design as Politics* (1st ed.). Berg Publishers.
- Giedion, S. (1955). *Mechanization takes command: A contribution to anonymous history* (2nd ed.). Oxford University Press. (Original work published 1948)
- Gimeno-Martínez, J. (2024). *Design History and Culture: Methods and Approaches*. Taylor & Francis.
- Hall, S. (1997). The spectacle of the other. *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*, 7, 223–290.
- Heskett, J. (1985). *Industrial Design*. Thames & Hudson.
- Heskett, J. (2002). *Toothpicks and Logos: Design in Everyday Life* (1st ed.). Oxford University Press.
- Jenkins, K. (2003). *Rethinking History* (3rd ed.). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780203426869>
- Julier, G. (2014). *The culture of design* (3rd ed.). Sage.
- Kalantidou, E., & Fry, T. (2014). *Design in the Borderlands*. Routledge.
- Kelly, J., & Jamieson, C. (2020). Practice, discourse and experience: The relationship between design history and architectural history. *Journal of Design History*, 33(1), 1–15.
- Kikuchi, Y. (2011). Design histories and design studies in east Asia: Part 1. *Journal of Design History*, 24(3), 273–282. <https://doi.org/10.1093/jdh/epr024>
- Kikuchi, Y., Lee, Y., & Wong, W. S. (2012). Design Histories and Design Studies in East Asia: Conclusion. *Journal of Design History*, 25(1), 99–106.
- Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An introduction to actor-network-theory*. Oxford university press.
- Lees-Maffei, G., & Fallan, K. (2016). INTRODUCTION: National Designing Worlds: National Design Histories in an Age of Globalization. In K. Fallan & G. Lees-Maffei (Eds.), *Designing Worlds: National Design Histories in an Age of Globalization* (pp. 3–21). Berghahn Books. <https://doi.org/10.4324/9781315481333>

- Lees-Maffei, G., & Houze, R. (2010). *The Design History Reader* (1st ed.). Berg.
- Lees-Maffei, G., & Houze, R. (2021). *Design and Heritage: The Construction of Identity and Belonging*. Routledge.
- Margolin, V. (1995). Design history or design studies: Subject matter and methods. *Design Issues*, 11(1), 4–15.
- Margolin, V. (2002). *The politics of the artificial: Essays on design and design studies*. University of Chicago press.
- Margolin, V. (2005). A World History of Design and the History of the World. *Journal of Design History*, 18(3), 235–243. <https://doi.org/10.1093/jdh/epi043>
- Margolin, V. (2009). Design in history. *Design Issues*, 25(2), 94–105. <https://doi.org/10.1162/desi.2009.25.2.94>
- Mignolo, Walter D. (2011). *The Darker Side of Western Modernity: Global Futures, Decolonial Options*. Durham: Duke University Press.
- Norman, Donald A. (2013). *The Design of Everyday Things*. Revised and Expanded Edition. New York: Basic Books.
- Pevsner, N. (2005). *Pioneers of modern design: From William Morris to Walter Gropius*. Yale University Press. (Original work published 1936)
- Pickstone, J. V. (2001). *Ways of knowing: A new history of science, technology, and medicine*. University of Chicago Press.
- Ramamurthy, A. (2016). *Decolonising Design: Visual Culture and Postcolonial Perspectives*. London: Routledge.
- Walker, J. A., & Attfield, J. (1989). *Design History and the History of Design*. Pluto Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctt18mvngc>
- Woodham, J. M. (1997). *Twentieth-Century Design*. Oxford University Press.
- Woodham, J. M. (2001). Designing Design History: From Pevsner to Postmodernism. *Working Papers in Culture, Discourse and Communication*, 20(2), 130–140.